



اسلام و مسلمانان / توارث مسلمان و کافر

پدیدآورنده (ها): لطفی، اسدالله

علوم قرآن و حدیث :: نشریه مشکوة :: پاییز و زمستان ۱۳۷۶ - شماره ۵۶ و ۵۷ (ISC)

صفحات: از ۱۷ تا ۵۱

آدرس ثابت: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/52999>

تاریخ دانلود: ۱۴۰۵/۰۱/۱۵

کاربر گرامی، فایل دانلود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- مشکلات دنیای اسلام در عصر حاضر مسلمانان جنوب شرق آسیا و چالش مسیحیت سیاسی نگاهی به حرکت‌های تبشیری در کشورهای مسلمان نشین منطقه جنوب شرقی آسیا
- پیشا کلمبیان ۲؛ ورود اسلام و مسلمانان به آمریکا پیش از کریستف کلمب
- هویت و امنیت اسلام و مسلمانان در آمریکا
- مشارکت سیاسی زنان مسلمان؛ بررسی تطبیقی زنان مسلمان ایران (پس از انقلاب اسلامی) و زنان صدر اسلام (تا پیش از غیبت)
- بازخوانی روش نقّادی محدّثان مسلمان؛ نقد و بررسی ترجمه مصطلح التاریخ: «نقد تاریخی: روایت بوم محور از تاریخ ورزی علمی مسلمانان»
- نگاه تاریخی قرآن و تاریخ نگاری مورخان مسلمان؛ بررسی موردی علت پیروزی مسلمانان در غزوه بدر
- رویکرد اسلام‌رومیایی هالیوود نسبت به مسلمانان و اسلام: تحلیل نشانه‌شناختی فصل سوم سریال هوملند
- اسلام مسلمانان و اسلام مستشرقان
- مسلمانان و همسایگان غیر مسلمان؛ نگاهی دیگر به منابع روایی شیعه
- بازسازی اسلام از مسیر شک دکارتی (مروری بر آراء و اندیشه های محمد اركون متفكر مسلمان الجزایری)



توارث مسلمان و کافر

از مسائل مطرح شده در روابط مالی بین مسلمان و کافر، توارث مسلمان و کافر است که در احکام ارث بیان می‌گردد. ارث موجبات، حواجب و موانعی دارد. مقصود از موجب علتی است که باعث می‌شود شخصی از دیگری ارث ببرد همچون نسب و سبب، مثلاً سبب ارث بردن فرزند از پدر نسبت پدر و فرزندی است و یا ارث بردن زن و شوهر از یکدیگر به سبب زوجیت است. به تعبیر دیگر موجب همان علت مقتضی ارث است. مقصود از حاجب، شخص یا اشخاصی هستند که وجودشان باعث می‌گردد وارث دیگر در قسمتی از ارث یا تمام آن از ارث بردن محروم گردد.

منظور از مانع هم در باب ارث صفت و حالتی است که با وجود آن مقتضی وراثت تأثیر نمی‌کند و مانع ارث بردن شخصی از مورث می‌گردد، همچون قاتل بودن یا کافر بودن فرزند، که در این صورت فرزند پدرکش از پدر کشته شده ارث نمی‌برد، لذا گفته می‌شود کفر و قتل از تأثیر سبب وراثت جلوگیری می‌کنند.

البته بین مانع و حاجب تفاوت وجود دارد، چه این که مانع صفتی و حالتی در خود شخص وارث است مانند کفر و قتل و یا رقیّت، اما حاجب صفت یا حالت خاصی نیست بلکه حضور و وجود وارثی از طبقه قبلی نسبت به ورثه طبقات بعدی است آن گونه که در طبقات ارث مشخص شده است.^۱ مثلاً وجود فرزندان که در طبقه اول ارثی قرار دارند حاجب برادران مورث از ارث بردن می‌گردند چرا که آنها در طبقه دوم ارثی قرار دارند.

ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان

همان‌طور که گفته شد یکی از موانع ارث، کفر وارث است که بر این اساس کلیه کفار اعم از کتابی و غیر کتابی، حری و ذمی، مرتد فطری و ملی، از ماترک مورث مسلمان خود ممنوع می‌باشند.

ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان مورد اتفاق کلیه مذاهب اسلامی است.^۲ در مذهب شیعه نیز برخی از فقها بر مسأله ادعای اجماع نمودند^۳ مستندات این حکم، اجماع، آیه نفی سیل و روایات است. در صفحات آینده هر یک از ادله فوق را به اختصار بررسی می‌کنیم.

بررسی ادله ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان

الف: اجماع

اتفاق مذاهب اسلامی را بر ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان نمی‌توان اجماع اصطلاحی که در مذاهب اسلامی مطرح است نامید، چه این که اجماع در مذهب شیعه با اجماع در مذاهب اهل سنت تفاوت ماهوی و مفهومی دارد.

در این خصوص به برخی از آراء فقهای اهل سنت و فقهای شیعه در پیرامون تعریف و حجیت اجماع اشاره می‌کنیم تا تفاوت این دو اجماع مشخص گردد.

ابوحامد غزالی: اجماع یعنی اتفاق امت محمد بر امری از امور دینی.^۴

ابن خلدون: اتفاق و هم‌رأیی در امری از امور دینی چنانچه مبتنی بر اجتهاد باشد اجماع نامیده می‌شود.^۵

احمد بن حنبل شیبانی بنا به نقل ابن قیم جوزیه^۶ معتقد بوده است فقط اتفاق نظر صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حکمی از احکام شرعی اجماع نامیده می‌شود و معتبر است.

علامه داود بن علی ظاهری اصفهانی (پیشوای مذهب ظاهری) نیز در خصوص اجماع همین نظر را داشته است.^۷

مالک بن انس (پیشوای مذهب مالکیه) و پیروانش بنا به نقل شیخ طوسی^۸ و محمد خضری^۹ معتقدند که صرفاً اتفاق اهل مدینه اجماع معتبر است.

محقق حلّی می‌نویسد: حجیت اجماع به دخول معصوم است چنانچه صد نفر فقیه اتفاق بر حکمی از احکام کنند ولی از قول معصوم خالی باشد حجت نیست، اما اگر قول معصوم داخل در

نظر دو نفر فقیه باشد قول آن دو حجت است.^{۱۰}
علامه حلی می‌گوید: اتفاق ائمت محمد علیهم‌السلام اجماع است و حجت می‌باشد. زیرا ما اعتقاد داریم در هر زمان، معصوم که پیشوای امت است در بین آنها وجود دارد و حجیت اجماع هم به دلیل قول معصوم است.^{۱۱}

حسن بن زین‌الدین (صاحب معالم‌الدین) می‌نویسد: اتفاق گروه خاصی (از امت اسلامی) که نظر آن گروه اعتبار دارد اجماع نامیده می‌شود و در شناخت احکام شرعی معتبر است.^{۱۲}
در این باره البته آراء دیگری هم وجود دارد که طرح آنها از محدوده نیاز بیرون است و برای استقصای آراء و جوانب مسأله باید به کتب اصولی مراجعه کرد.^{۱۳}

راجع به آراء موجود در موضوع اجماع (که به برخی اشاره شد) دو دیدگاه وجود دارد یکی دیدگاه فقهای شیعه است که معتقدند اجماع خود دلیل مستقل در کنار کتاب و سنت نیست، بلکه طریقی برای کشف سنت می‌باشد که هر گاه این طریق کاشفیت از رأی و نظر معصوم داشته باشد، معتبر است، فی‌الواقع اعتبار برای کاشف (اجماع) نیست بلکه برای منکشف (رأی معصوم) است.^{۱۴}

چنانچه اتفاق بر حکم شرع کاشف از نظر معصوم نباشد اعتباری نخواهد داشت هر چند گروه اجماع‌کننده زیاد باشند.

در این نظریه اجماع در طول سنت قرار می‌گیرد نه در عرض آن؛ و در اصطلاح گفته می‌شود. در نظر امامیه، اجماع طریقت دارد نه موضوعیت و حاکی از دلیل است نه این که خود دلیل باشد.^{۱۵}

البته به نظر می‌رسد برخی از متفکران اهل سنت نظریه فوق را پذیرفته باشند از قبیل علامه محمد خضری بک، چنانچه می‌نویسد: «لاینقد الاجماع الا عن مُستند».^{۱۶}

دیدگاه دوم که مربوط به اکثریت اهل سنت می‌باشد معتقد است، اجماع خود دلیلی مستقل در کنار کتاب و سنت است و لازم نیست تأمین‌کننده نظر کتاب و یا سنت باشد بلکه همین اندازه در حجیت آن کافی است که با کتاب و سنت قطعی معارض نباشد. در این دیدگاه، اجماع، بما هو اجماع دلیل شرعی است. و گفته می‌شود موضوعیت دارد نه طریقت.^{۱۷}

از آنچه بیان شد اتفاق مذاهب اسلامی بر ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان برمی‌آید. اجماع به معنای اصطلاحی آن نیست چه این که گفته شد اجماع در مذهب شیعه با اجماع در

مذاهب اهل سنت اختلاف مفهومی و ماهوی دارد. نمی‌شود دو نوع دیدگاه از اجماع را یک اجماع دانست. بلکه باید گفت این اتفاق، اتحاد در نظریه ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان می‌باشد که از ادله دیگر بویژه از اشتراک مفاد برخی از روایاتی حاصل شده است که هر دو دیدگاه به آن استناد نموده‌اند.

اما نسبت به اجماعی که در مذهب شیعه در خصوص این حکم ادعا شده است.^{۱۸} محتمل است این اجماع، از سنخ اجماع مدرکی^{۱۹} باشد که در این صورت نفس اجماع معتبر نیست زیرا نمی‌توان رأی معصوم را از آن به دست آورد. ارزش اجماع مدرکی همانند ارزش مدرک آن است و اعتباری جز آن ندارد و فقیه نمی‌تواند در استنباط حکم شرعی به چنین اجماعی تکیه کند بلکه باید به مدرک آن مراجعه کند و آن مدرک را با موازین خود بسنجد و حجیت یا عدم حجیت آن را تعیین کند.

در اجماع ادعا شده در باب ممنوعیت ارث کافر از مسلمان نیز محتمل است همین‌طور باشد چه این که در این باب بیشترین استناد فقها به احادیث و روایات موجود در این خصوص می‌باشد.

افزون بر همه این موارد در نحوه کاشفیت اجماع از رأی و نظر معصوم و امکان وقوع آن در جوامع اسلامی بین فقها اختلاف نظر فراوان وجود دارد.^{۲۰}

ب: آیه نفی سبیل

برخی از فقهاء در ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان از آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^{۲۱} به عنوان یکی از مستندهای این حکم یاد کرده‌اند.^{۲۲} چنانچه مستند ممنوعیت ارث بردن کافر از مورث مسلمان، آیه نفی سبیل و به طور کلی قاعده نفی سبیل باشد، ارث بردن کافر از مسلمان نوعی ایجاد سلطه و سبیل برای کافر نسبت به مسلمان خواهد بود که مطابق آیه یاد شده و حدیث: «الاسلامُ يعلو ولا يُعلَى عَلَيهِ»^{۲۳} هر عملی که منجر به گشایش سبیل بر مؤمنان گردد نفی شده است، در نتیجه مطابق این مبنای گفته می‌شود کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

و لیکن با تأمل در ادله این حکم باید گفت ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان بیش از آن که به قاعده نفی سبیل مربوط باشد، مستند به اجماع و بویژه احادیث وارد شده در این مسأله

است.^{۲۴} زیرا از لحاظ حقوقی ارث بردن کافر از مورث مسلمان حکماً چنین نیست که منجر به ایجاد سلطه و سبیل تسلط کافر بر مسلمان گردد تا بتوان با استناد به آن قاعده، به منع کافر از ارث مسلمان نظر داد بلکه قاعده نفی سبیل، همان‌طور که در مباحث قبلی مطرح شد، زمانی مورد استناد قرار می‌گیرد که به واسطه اوضاع و احوال خاص، گروه‌های غیرمسلمان بر مسلمانان و امور زندگی آنان تسلط یابند. بدیهی است چنین فرضی در مورد ارث بردن کافر از مسلمان در هر وضعیتی صادق نخواهد بود.

اصولاً احکام مبتنی بر قاعده نفی سبیل، احکام ثانویه هستند که در حالات عارضی اعمال می‌گردند و در وضعیت عادی و متعارف جاری نمی‌شوند. ایجاد سلطه و سبیل کافر بر مسلمان نمی‌تواند عمومی و همیشگی باشد بلکه تحقق چنین حالتی به وجود شرایط و اوضاع سیاسی - اجتماعی خاصی بستگی دارد که در هر مملکت به وجود می‌آید، و مشابه این نوع احکام حکومتی است که آن هم به نظر حاکم اسلامی و دولت اسلامی است که براساس مصالح مسلمین و حکومت اسلامی مقرر می‌گردد.

در حالی که ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان را نمی‌توان موقوف به نظر حاکم، مصالح سیاسی و یا شرایط عارضی و امثال آن نمود چه این که این حکم با توجه به ادله خاص خود که بیشتر روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام است، از احکام اولیه می‌باشد و صرفاً می‌توان گفت مستندات ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان نسبت به عمومات و اطلاعات ادله جواز ارث به عنوان تخصیص و استثنا می‌باشد و به نحو تقدیم خاص بر عام این حکم جاری می‌شود.^{۲۵} بنابراین موقتی و عارضی و یا بسته به نظر حکومت اسلامی و تشخیص ایجاد سلطه و امثال آن نیست، بلکه منطبق با ادله خود این حکم اولی و ثابت است.

البته چه بسا در اصل تحلیل ادله و دقت در روایات مربوط به ممنوعیت ارث کافر از مسلمان در نهایت احتمال داده شود این ممنوعیت به دلیل همان نفی سبیل کافر بر مسلمان باشد.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب *من لایحضره الفقیه* در میراث اهل‌الملل قبل از این که احادیث این باب را بیاورد بیان می‌دارد: مسلمانان شایسته‌تر از مشرکان و نسبت به کافر در اولویت هستند. خداوند متعال میراث را بر کفار حرام داشته از آن جهت که کفر کفرشان باشد همچنان که ارث را بر قاتل حرام کرده به دلیل این که عقوبت بر قاتل بودنش باشد و اما از مسلمان، به چه جرمی و به دلیل کدامین عقوبت ارث بردن را از مسلمان سلب نماید؟^{۲۶}

آن گاه احادیثی را از قول پیامبر اسلام ذکر می‌کند که بیانگر عزت و عظمت اسلام و مسلمین می‌باشد و این که اسلام باعث خیر و برکت مسلمانها است و نه باعث شر و بدی؛ از جمله از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «الاسلامُ یزیدُ ولا ینقصُ».^{۲۷}

این روایت از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله به همین عبارت در کتب روایی اهل سنت نیز آمده است.^{۲۸}

تبیین احکام اولیه و ثانویه

از آنجا که در ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان، از احکام اولیه و ثانویه سخن به میان آوردیم ضرور است این دو نوع از احکام شرعی به اختصار تبیین گردد و حد و مرز و احیاناً بعضی از ویژگیهای آن دو ذکر گردد تا جایگاه آنها دقیقاً روشن شود.

به اعتباری فقها و اصولیین احکام شرعی را به دو قسم واقعی و ظاهری تقسیم می‌کنند.^{۲۹} احکام واقعی، احکامی است که شارع مقدس به عنوان اولی روی ذات موضوع خاصی جعل کرده است، مثل وجوب نماز یا حرمت شرب خمر که بدون ملاحظه حال علم و جهل مکلف به آن حکم، بلکه صرفاً براساس مصالح و مفاسدی که مترتب است جعل و وضع شده است. و چنانچه مکلف به آن حکم قطع پیدا کند و یا موضوع آن را تشخیص دهد و یا حداقل ظن معتبر شرعی نسبت به حکم داشته باشد رعایت آن واجب و مخالفت با آن حرام می‌گردد و در اصطلاح گفته می‌شود در چنین صورتی حکم بر مکلف منجز می‌شود که با رعایت مفاد آن پاداش و ثواب و با مخالفت با آن کیفر و عقاب می‌شود، مانند حرمت شرب خمر برای کسی که هم به حرمت شرب خمر علم یافته و شبهه حکمیه نداشته باشد و هم به شراب بودن مایع حاضر عالم باشد که شبهه موضوعیه در میان نباشد.

احکام ظاهری از احکامی است که شارع مقدس در ظرف جهل و شک به احکام واقعی وضع کرده و آن احکام از راه دلایل خود که در موضوع آنها جهل و شک در حکم واقعی قرار داده شده است به دست آمده باشد، مانند احکامی که از اصول عملیه حاصل می‌شود همچون برائت، استصحاب و یا تخییر و احتیاط.^{۳۰}

به دلایل احکام واقعی ادله اجتهادی (از قبیل کتاب، سنت، اجماع و عقل) و به دلایل احکام ظاهری (از قبیل استصحاب، برائت، تخییر و احتیاط) ادله فقاهتی گویند.^{۳۱}

احکام واقعی دو قسمت است، احکام اولی و احکام ثانوی. احکام اولی آن دسته احکامی است که برای موضوعات فردی، اجتماعی، اقتصادی سیاسی و از طرف شارع متعال براساس مصالح و مفاسد قرار گرفته در ذات موضوعات وضع گردیده و به آنها تعلق گرفته است، بدون توجه به حالات استثنایی که برای مکلف عارض می‌شود.

احکام ثانوی آن دسته احکامی است که با توجه به اوضاع خاص و استثنایی که برای مکلف پیش می‌آید وضع گردیده است مانند حالات ضرر، عسر و حرج، اضطرار، اکراه، عجز، خوف، تقیه، مرض و دیگر حالات عارض بر مکلف یا مکلفان.

احکام ثانوی به لحاظ ارتباط با موضوعاتی که چنین حالاتی بر آنها عارض می‌گردد برای هر یک از موضوعات مقرر می‌شود که البته ممکن است متضاد و متباین با حکم اولی همان موضع باشد و در تمام موارد فوق تا وقتی عنوان ثانوی وجود دارد حکم اولی منتفی است و حکم ثانوی محقق است.^{۳۲}

مرحوم آیة‌الله حائری یزدی پیرامون احکام اولی و ثانوی می‌فرماید: احکام اولی، احکامی است که از طرف شارع متعال به ذات اشیاء به عنوان اولی تعلق گرفته مانند: وجوب نماز و حرمت خمر، و احکام ثانوی، احکامی است که امر شارع به آنها به عناوین و حالاتی که بر تکلیف عارض می‌گردد، تعلق گرفته است، مثل عجز از انجام تکلیف، اضطرار و یا جهل و شک به احکام اولی.^{۳۳} در این که چرا به عناوین طاری و عارضی عناوین ثانوی اطلاق می‌گردد گفته می‌شود به این دلیل است که این گونه عناوین مواردی هستند که در طول واقعیات اولیه قرار می‌گیرند مثل آیه کریمه: «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»^{۳۴} زیرا وجوب تيمم فی نفسه حکم واقعی است. اما نسبت به وجوب وضو برای کسی که آب در اختیار دارد، حکم ثانوی تلقی می‌شود، همین‌طور است هر حکمی به لحاظ عجز از احکام واقعی اولی.

از ظاهر کلام مرحوم حائری یزدی استفاده می‌شود که احکام ثانوی در اصطلاح اعم از احکام ظاهری و احکام ثانوی واقعی است. که با این ترتیب احکام ثانوی، احکام ظاهری در اصطلاح دیگر فقیهان را نیز شامل می‌شود و ملاک در نامگذاری آن به ثانوی این است که در طول حکم واقعی قرار گرفته باشد. حال ممکن است حکم واقعی در طول حکم واقعی قبلی قرار گیرد و یا حکم ظاهری در طول حکم واقعی قبلی قرار داشته باشد که در این تعبیر هر دو حکم ثانوی تلقی می‌شود.

ویژگی عمده احکام ثانوی واقعی این است که ناپایدار هستند و ثابت نیستند یعنی مادام که آن اوضاع استثنایی برای مکلف وجود دارد حکم ثانوی هم پابرجا است مثلاً وقتی اکراه، عجز و یا اضطرار مرتفع شود حکم هم مرتفع می‌شود ولی در شرایط عادی و غیراستثنایی احکام اولیه جاری می‌شود و چون وقوع شرایط عادی و غیراستثنایی و تحقق اوضاع متعارف و استقرار آن مدام و مستمر می‌باشد گفته می‌شود احکام اولیه هم که ناظر به این موارد است دایمی و پایدار می‌باشند.

با این توضیح از احکام اولی و ثانوی، دانسته می‌شود، احکامی که بر مبنای قاعده نفی سبیل استوار است احکام ثانوی است زیرا ایجاد سبیل و سلطه عنوان ثانوی و عارضی است یعنی چنین نیست که هر نوع رابطه‌ای بین کافر و مسلمان منجر به سلطه کافر بر مسلمان گردد بلکه چه بسا رابطه‌ای باعث شود در شرایطی ایجاد سلطه مسلمان بر کافر شود و یا اساساً هیچ‌گونه تسلط و نیرومندی به نحو غلبه یکی بر دیگری ایجاد نگردد، بنابراین به طور کلی قاعده نفی سبیل و احکام مستفاد از آن در شرایط استثنایی و عارضی که همان احتمال ایجاد سلطه کافر بر مسلمان باشد مقرر می‌گردد و جاری می‌شود، و طبیعتاً اگر در احکام شرعی پیرامون رابطه مسلمان با کافر چنانچه نسبت به حکمی استثنا صورت گرفته باشد و دلیل و مبنای آن غیر از آیه و قاعده نفی سبیل باشد حکم اولی است همچنان که در حکم ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان گذشت.

ج: روایات

بیشترین استناد فقها در مسأله ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان مبتنی بر روایاتی است که از ائمه معصومین و یا بعضاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است. در این بخش به عنوان نمونه به تعدادی از احادیث اشاره می‌کنیم.

۱ - علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل و هشام عن ابی عبدالله علیه السلام: انه قال: فیما روی الناس عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: «لا یتوارث اهل ملتین» فقال: «نرتهم و لا یرثونا انّ الاسلام لم یزده الا عزاً فی حقّه».^{۳۵}

۲ - علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی نجران عن عاصم بن حمید عن محمد ابن قیس، قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: لا یرث الیهودی و النصرانی المسلمین و یرث المسلم الیهودی و النصرانی.^{۳۶}

محمد بن قیس روایت کرد از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌گوید: یهودی و نصرانی از مسلمانان ارث نمی‌برند و لیکن مسلمان از یهودی و نصرانی ارث می‌برد.

۳ - یونس عن زرعة عن سماعة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل المسلم هل يرثُ المشرك؟ قال: نعم ولا يرث المشرك المسلم. ^{۳۷}

سماعه گوید از امام صادق علیه السلام نسبت به فرد مسلمان سؤال کردم که آیا از مشرک ارث می‌برد؟ فرمود: بلی ولی مشرک از مسلمان ارث نمی‌برد.

۴ - عن موسى بن بكر عن عبدالرحمن بن اعين قال: قلتُ: لأبي جعفر عليه السلام جُعِلْتُ فداك، النصراني يموتُ و له ابن مسلم أيرثه؟ قال فقال: نعم إن الله تعالى لم يزهه بالاسلام الأ عزاً فنحن نرثهم و لا يرثونا. ^{۳۸}

عبدالرحمن بن اعین گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم، فدایت کردم، فرد نصرانی می‌میرد و دارای پسری مسلمان است، آیا از او ارث می‌برد؟ امام فرمودند: بلی، خداوند متعال به واسطه اسلام جز عزت چیزی نیفزوده است. پس ما از آنها ارث می‌بریم ولی آنان از ما ارث نمی‌برند.

۵ - علی بن ابراهیم عن أبيه عن ابن محبوب عن أبي ولاد قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: المسلم يرث امرأته الذمّية و لا ترثه. ^{۳۹}

ابوولاد گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: مرد مسلمان از همسر ذمی خود ارث می‌برد و لیکن همسرش (که ذمی است) از او ارث نمی‌برد.

۶ - احمد بن محمد عن ابن محبوب عن الحسن بن صالح عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المسلمُ يحجبُ الكافرَ ويرثه و الكافرُ لا يحجبُ المؤمنَ و لا يرثه. ^{۴۰}

حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مسلم حاجب کافر می‌شود و از کافر ارث می‌برد ولی کافر حاجب مؤمن (مسلمان) نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد.

۷ - حسن بن محمد بن سماعة عن حنان بن سدير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألتُه يَتَوَارَثُ أَهْلُ الْمَلْتِينِ؟ قال: لا. ^{۴۱}

حنان بن سدیر گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم آیا دو نفر از دو آیین مختلف از همدیگر ارث می‌برند؟ فرمودند: نه.

۸ - عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام في الزوج المسلم و اليهودية و النصرانية أنه قال: لا يتوارثان. ^{۴۲}

از امام صادق نسبت به مرد مسلمان - چنانچه همسرش یهودی یا نصرانی باشد - وارد شده که فرمودند: از همدیگر ارث نمی‌برند.

۹ - علی بن الحسن بن فضال عن محمد بن عبدالله بن زرارة عن القاسم ابن عروة عن ابی العباس قال: سمعتُ ابا عبدالله علیه السلام یقول: لا یتوارثُ اهلُ مِلَّتَینِ یرِثُ هذا، هذا و هذا الا انَّ المسلمَ یرِثُ الکافر و الکافر لا یرِثُ المسلم. ^{۴۳}

ابوالعباس گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: اهل دو آیین مختلف از یکدیگر ارث نمی‌برند، این و این و این ارث می‌برد، جز این که مسلمان از کافر ارث می‌برد ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

در مجموع روایات فوق از نظر دلالت اجمال و ابهام ندارند و به صراحت بر ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان دلالت دارند، همچنین از حیث سند عمدتاً مستند هستند و اکثر راویان آن توثیق گردیده‌اند ^{۴۴} بویژه در بین راویان روایات یاد شده افرادی از قبیل ابن ابی عمیر، هشام بن محمد، محمد بن قیس و عبدالرحمن بن اعین علاوه بر مورد اطمینان بودن در بین علمای رجال در روزگار خود شأن و منزلت والایی نیز داشته‌اند و بعضاً دارای آثار و کتب هم بوده‌اند. ^{۴۵}

ارث بردن مسلمان از کافر
در موضوع بالا از آنجایی که دیدگاه شیعه با دیدگاه اهل سنت متفاوت است به اختصار نظر هر دو را به ترتیب اشاره و بررسی می‌کنیم.

الف: دیدگاه فقهای شیعه

همان‌طور که بیان گردید یکی از موانع ارث از دیدگاه فقه شیعه حالت کفر در وارث بود که به موجب آن کافر از ارث بردن از مسلمان محروم می‌شود، اما چنانچه وارث مسلمان باشد و مورث کافر، باعث ممنوعیت مسلمان از ارث کافر نمی‌شود چه این که مقتضی ارث بردن که همان نسب صحیح و قرار داشتن در طبقه ارثی و زنده متولد شدن باشد در وی موجود است. ^{۴۶} و مانع شرعی هم که باعث جلوگیری از تأثیر مقتضی باشد در وی موجود نیست لذا مقتضی تأثیر خود را می‌کند و از این جهت است که فقها با استناد به روایات آن فتوا داده‌اند مسلمان از مورث خود، ولو کافر، ارث می‌برد. ^{۴۷}

ارث بردن مسلمان از کافر در بینش فقهای شیعه مبتنی بر سه دلیل است: یکی عمومیت و اطلاق آیات قرآن کریم پیرامون احکام ارث از قبیل: «ولکم نصفُ ماترک ازواجکم»^{۴۸} «یوصیکم الله فی اولادکم للذکرِ مثلُ حظِّ الأنثیین»^{۴۹} «ولللرجالِ نصیبٌ ممَّا ترکَ الوالدانِ والأقربونَ وللنساءِ نصیبٌ ممَّا ترکَ الوالدانِ والأقربون»^{۵۰} می‌باشد. عمومیت و اطلاق آیات یاد شده دلالت بر ارث بردن هر وارثی از مورث خود دارد که اسباب ارث در او جمع باشد. طبق این آیات شریفه مسلمان و کافر از یکدیگر ارث خواهند برد و لیکن در جانب ارث بردن کافر این حکم کلی قرآنی با ورود مخصّصات روایی (که برخی در مبحث پیشین نقل شد) از کلیت افتاده و در اصطلاح تخصیص یافته است، و لیکن در جانب ارث بردن مسلمان از کافر این حکم قرآنی به کلیت خود باقی است.^{۵۱} بنابراین جز کافر که از ارث مورث مسلمان محروم است سایر افراد چنانچه مقتضی ارث بردن در آنها وجود داشته باشد از اثر مورث خود بهره‌مند می‌گردند.

مستند بعدی این حکم روایاتی است که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام رسیده که در بحث قبلی به بعضی اشاره شد و افزون بر آن به تعدادی دیگر نیز در زیر اشاره می‌کنیم.

۱ - حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمودند: «الاسلام یعلو و لا یعلو علیه».^{۵۲}

برخی از فقها از جمله شیخ طوسی در خلاف^{۵۳} ابن ادریس حلی در سرائر^{۵۴} و ابن زهره حلبی در غنیة النزوع^{۵۵} بر ارث بردن مسلمان از کافر به حدیث فوق استناد جسته‌اند.

البته در بحث از قاعده نفی سبیل که یکی از مستندات آن قاعده همین حدیث عنوان شده بود ذکر گردید، این روایت در تمام اسنادش مرسل می‌باشد و لذا از احادیث ضعیف شمرده می‌شود. و لیکن در نزد بسیاری از فقها به دلیل عمل مشهور به آن ضعفش جبران گشته است.^{۵۶}

۲ - عن ابی الأسود الدثلی انّ معاذین جبل کان بالیمن فاجتمعوا الیه و قال: یهودی مات و ترک أختاً مسلماً فقال معاذ سمعتُ رسولَ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یقول: الاسلام یزید و لا ینقص فورث المسلم من أخیه الیهودی.^{۵۷}

معاذین جبل در یمن بود که عده‌ای اطرافش جمع شدند و از او سؤال شد چنانچه فرد یهودی بمیرد و برادر مسلمانی داشته باشد (ارث می‌برد یا نه؟) معاذ پاسخ داد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که فرمودند: اسلام می‌افزاید و نمی‌کاهد (منظور این است که اسلام آوردن مایه خیر و برکت است نه کاستی و شر) بنابراین مسلمان از برادر یهودی خود ارث می‌برد.

این روایت به نقل از معاذین جبل از قول پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با عبارت «الاسلام یزید و لا ینقص»

در کتب روایی اهل سنت نیز وارد شده است.^{۵۸}

بسیاری از فقها در حکم ارث بردن مسلمان از کافر به همین حدیث استناد جسته‌اند از جمله سید مرتضی علم‌الهدی در *الناصریات*^{۵۹}، ابن زهره حلبی در *غنیة النزوع*^{۶۰}، شیخ طوسی در *خلاف*^{۶۱}، ابن ادریس حلی در *سرائر*^{۶۲}، و محمدحسن نجفی در *جواهر الکلام*.^{۶۳}

۳ - عن عبدالرحمن ابن اعین قال: قال ابو جعفر علیه السلام «لانزداد بالاسلام الا عزاً فنحن نرثهم و لایرثونا هذا میراث ابي طالب فی ایدینا فلانراه الا فی الولدِ والوالدِ ولانراه فی الزوج و المرأة»^{۶۴}
عبدالرحمن بن اعین روایت کرده است: امام باقر علیه السلام فرمودند: به واسطه اسلام بر ما چیزی جز عزت افزوده نمی‌شود بنابراین ما (مسلمانان) از کفار ارث می‌بریم و لیکن آنان از ما ارث نمی‌برند، این میراث ابوطالب است که در اختیار ما است که صرفاً در اختیار فرزندان و پدر می‌باشد و در اختیار شوهر و زن نمی‌باشد.

مرحوم فیض کاشانی با توجه به قسمت دوم حدیث که پیرامون میراث ابی‌طالب است می‌نویسد: این روایت حمل بر تقیه می‌گردد چه این که استثناء ارث زن و شوهر و خویشاوندان ابوطالب به شکلی که از ظاهر این حدیث فهمیده می‌شود که ابوطالب مسلمان نبوده است و لیکن به اولاد مسلمانش ارث رسیده باشد، موافق مذهب عامه است، و افزون بر آن ایمان ابوطالب و فضایل او بر کسی پوشیده نیست.^{۶۵}
از قول شیخ طوسی نیز ذکر شده استثنایی که در حدیث نسبت به ارث زن و شوهر شده است به دلیل اجماع شیعه متروک است.^{۶۶}

همچنین شیخ حر عاملی در ذیل همین حدیث می‌نویسد: ممکن است منظور از «میراث» در این جمله حدیث که می‌گوید: «هذا میراث ابي طالب...» شرف و منزلت و امثال آن باشد که در این صورت تعلیل ارث بردن مسلمان از کافر به میراث خاندان ابوطالب مجازی خواهد شد و مانند آن فراوان است.^{۶۷}

البته همان‌طور که اشاره شد روایات در این خصوص فراوان است به طوری که صاحب جواهر می‌نویسد: در این باب اخبار مستفیض و یا متواتر است.^{۶۸}
همچنین از ادله دیگری که بر ارث بردن مسلمان از کافر مطرح می‌باشد دلیل اجماع است که تعدادی از فقها بر این مسأله ادعای اجماع نمودند.^{۶۹}

ب: دیدگاه مذاهب اهل سنت

در ارث بردن مسلمان از کافر، فقهای اهل سنت معتقدند همچنان که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، مسلمان هم از کافر ارث نمی‌برد.^{۷۰}

در این دیدگاه کفر مانع ارث محسوب نمی‌شود بلکه آنچه مانع ارث بردن در این مورد می‌باشد اختلاف دینی بین وارث و مورث است، لذا در شمارش موانع ارث به جای کفر که در فقه شیعه مطرح است، اختلاف در دین و آئین را ذکر می‌کنند.^{۷۱}

نظر فقهای مذاهب اهل سنت در این حکم مبتنی بر برخی از روایاتی است که از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و بعضاً نیز به سیره بعضی از صحابه استناد می‌نمایند، در این جا از میان روایات به دو نمونه زیر اشاره و آن را به اختصار بررسی می‌کنیم.

۱- روی أسامة بن زید انّ النبی صلی الله علیه و آله قال: لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم.^{۷۲}

أسامة بن زید روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۲- قول النبی صلی الله علیه و آله «لا یتوارث اهل ملتین»^{۷۳} «اهل دو آیین مختلف از یکدیگر ارث نمی‌برند».

نظریه فقهای مذاهب اهل سنت از دیدگاه فقهای شیعه از جهاتی قابل خدشه است.

اولاً این نمونه روایات که از طریق منابع روایی شیعه ذکر نشده اعتباری ندارد بویژه نسبت به حدیث «لا یتوارث اهل ملتین» برخی بیان داشتند به دلیل مرسل بودن ضعیف می‌باشد.^{۷۴} ثانیاً برخی از روایاتی که اهل سنت به آن در حکم ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان و مسلمان از کافر استناد نموده‌اند با یکدیگر معارض می‌باشند، از جمله همین دو روایتی که ذکر کردیم.

مفهوم مخالف حدیث اول (لا یرث المسلم الكافر و لا الكافر المسلم) با منطوق حدیث دوم (لا یتوارث اهل ملتین) تعارض دارد چه این که مطابق مفهوم مخالف حدیث اول باید قایل به این باشیم که مسلمان از مسلمان و کافر از کافر ارث ببرد مثلاً در جانب کافر یهودی از نصرانی و بالعکس ارث ببرد، اما مطابق حدیث دوم آن گونه که غیر امامیه معتقدند باید قایل به نفی توارث بین کفار که از دو شریعت مختلف می‌باشند نظر دهیم حال این که اکثریت اهل سنت چنانچه در بحث بعدی اشاره خواهد شد قایل به توارث کفار از همدیگر می‌باشند^{۷۵} و نظرشان منطبق با

مفهوم مخالف حدیث اول است، با وجود این برخی بیان داشته‌اند مفهوم حدیث «لا یرث المسلمُ الکافر و لا الکافر المسلم» ضعیف است و حجت نیست.^{۷۶}

ثالثاً روایت «لا یتوارث اهل ملتین» صرف نظر از ضعف سند از حیث دلالت هم به این معنی نیست که مسلمان نمی‌تواند از کافر ارث ببرد بلکه این حدیث در صدد بیان این موضوع است که به ضرورت پیرو دو شریعت متفاوت نمی‌توانند از یکدیگر ارث ببرند ولی این مانع از اثبات ارث بردن از یک جهت نیست^{۷۷} و از لحاظ ادبی نیز کلمه توارث از باب تفاعل است که احتیاج به دو طرف دارد و چنانچه مسلمان از کافر ارث ببرد که این حکم به استناد روایات متعدد از طریق امامیه اثبات شده است^{۷۸} ولی کافر از مسلمان ارث نبرد موضوع توارث صدق نخواهد کرد.^{۷۹}

رابعاً چنانچه از ظاهر برخی روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام که در کتب روایی شیعه ذکر شده^{۸۰} ممنوعیت ارث بردن مسلمان از کافر فهمیده شود، به دلیل روایات فراوان مخالف آن و اجماع فقها و عموماً آیات و روایات در باب ارث، این گونه روایات را حمل بر تقیه نموده‌اند و از لحاظ فقهی اعتباری برای آن قایل نیستند.^{۸۱}

توارث کفار از یکدیگر مگر از تحقیقات کاتر علوم اسلامی

از فروع دیگری که در مورد ارث کفار مطرح است، ارث بردن کافر از کافر در احکام اسلامی است. صفت کفر که از موانع ارث در فقه شیعه می‌باشد با توجه به این است که مورث مسلمان باشد، اما چنانچه وارث و مورث هر دو کافر باشند کفر مانع محسوب نمی‌شود بلکه صرفاً شرط ارث بردن کافر از کافر، نبودن وارث مسلمان غیر از امام علیه‌السلام (یا حاکم اسلامی) می‌باشد.^{۸۲}

مسلمان حاجب کافر از ارث بردن می‌باشد همچنان که از قول امام صادق علیه‌السلام آوردیم که فرمودند:

«المسلم یحجُبُ الکافرَ و یرثه و الکافرُ لایحجُبُ المؤمنَ و لایرثه».^{۸۳}

عموماً فقهای شیعه با توجه به این که حکم کرده‌اند کافر از کافر ارث می‌برد، تمام فرق کفار را در حکم یک آیین و یک مسلک می‌دانند و بیان می‌دارند: «الکفرُ ملَّةٌ واحدة»^{۸۴} و بر این اساس در ارث بردن کافر از کافر جز نبودن وارث مسلمان قید دیگری ذکر نمی‌کنند.

البته قول دیگری در این خصوص از برخی از قدما بوده است که ارث بردن کافر از کافر را مقید به دین دانستند که وارث کافر حریبی نباشد چه این که کافر حریبی از کافر ذمی ارث نمی‌برد.^{۸۵} و لیکن صاحب جواهر این قول را شاذ و غیر قابل اعتماد دانسته است.^{۸۶}

فقها در خصوص ارث بردن کافر از کافر به مجموعه‌ای از روایات تمسک جسته‌اند و همچنین برخی در این مطلب ادعای اجماع نیز نموده‌اند^{۸۷} که نمونه زیر را از احادیث مربوط در این مورد ذکر می‌کنیم.

علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی نجران عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام فی یهودی أو نصرانی یموت و له اولاد غیر مسلمین فقال: هُم علی موارثهم.^{۸۸}

در مورد فرد یهودی یا نصرانی که می‌میرد و دارای فرزندان غیرمسلمان می‌باشد امام صادق علیه السلام فرمودند: آنها در میان خودشان ارث می‌برند.

شیخ طوسی (ره) در تفسیر این سخن امام صادق علیه السلام می‌نویسد: مقصود این است که کفار چنانچه مستحق ارث بردن باشند ارث می‌برند چه این که بیان کردیم چنانچه کفار ورثه مسلمانان هم باشند کفار ارث نمی‌برند و اگر روایت را بر همان معنای ظاهرش حمل کنیم باید گفت در حال تقیه بوده که امام صادق علیه السلام چنین مطلبی را بیان فرمودند.^{۸۹}

مسأله توارث کفار از یکدیگر در بین فقهای عامه اختلافی است، در این بین ابوحنیفه (پیشوای مذهب حنفیه) و شافعی (پیشوای مذهب شافعیه) معتقدند کافر از کافر ارث می‌برد.^{۹۰}

احمدبن حنبل (پیشوای مذهب حنبلی) اعتقاد داشتند، کافر از کافر ارث نمی‌برد.^{۹۱} نسبت به مالک بن انس (پیشوای مذهب مالکی) دو قول نقل شده است، قول به توارث و قول به عدم توارث.^{۹۲}

منشأ اختلاف نظر اهل سنت در حکم توارث کفار از یکدیگر چنان که قبلاً اشاره شد، تا حدود زیادی به اختلاف روایاتی بازمی‌گردد که از طریق عامه وارد شده است، مثلاً عنوان گردید مفاد حدیث نبوی «لا یتوارث اهل ملتین» با مفهوم حدیث نبوی: لا یرث المسلم الکافر و لا الکافر المسلم» متعارض است.

ارث بردن مرتد از کافر اصلی

چنانچه مورث کافر باشد و وارث مسلمانانی هم نداشته باشد وارثان کافر زمانی از او ارث

خواهند برد که مرتد نباشند بلکه در اصطلاح گفته می‌شود کافر اصلی باشند بنابراین اگر وارث مرتد باشد از ارث مورث کافر محروم است.^{۹۳}

اهلیت تمتع با زنده متولد شدن برای هر شخصی حاصل می‌شود و تا زمانی که شخص زنده است اهلیت بهره‌مندی در او موجود است مثلاً می‌تواند مالک شود، تصرفات حقوقی در اموالش بنماید همچنین از ترکه مورثان خود نیز استفاده کند، اما هرگاه شخصی بپسرد مالکیت و تصرفاتش طبیعتاً زایل می‌گردد و از وی سلب می‌شود. شخص مرتد نیز با این که از لحاظ طبیعی به حیات خویش ادامه می‌دهد اما از لحاظ دینی مرده فرض می‌شود، همچنان که اگر وارثی قبل از فوت مورث خود بمیرد از ارث وی محروم می‌شود. شخص مرتد هم که در زمان فوت مورث خود در حالت ارتداد به سر می‌برده از نظر قانون مرده فرض می‌شود و از ارث او بهره‌ای نخواهد داشت. در این میان فرقی بین مرتد فطری و ملی وجود ندارد، بنابراین وارث مرتد از ارث مورث کافر خود محروم است همچنان که از ارث مسلمان محروم می‌باشد و حالت ارتداد مانع از ارث بردن او از کافر و مسلمان می‌گردد.^{۹۴}

میراث مرتد

چنانچه میت مرتد باشد و وارث مسلمانی داشته باشد ارث به مسلمان می‌رسد در غیر این صورت دو قول بین فقهای شیعه وجود دارد، در نظر مشهور میراث مرتد به امام علیه السلام (حاکم اسلامی) می‌رسد چه مرتد ملی باشد و چه مرتد فطری، و به اولاد کافرش چیزی از ترکه تعلق نمی‌گیرد.^{۹۵}

بر این نظر علاوه بر روایاتی که در این باب آمده است^{۹۶} در قول دیگر بین مرتد ملی و فطری فرق قائل شده و گفته‌اند میراث مرتد ملی با نبودن ورثه مسلمان به ورثه کافر او می‌رسد.^{۹۷}

عمده دلیل این قول برخی از روایاتی است که وارد شده از جمله روایت زیر:

محمد بن احمد بن یحیی عن یعقوب بن یزید عن ابن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن رجل قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام نصرانی اسلم ثم رجع الی النصرانیة ثم مات قال: میراثه لولده النصرانی. ومسلم تنصّر ثم مات قال: میراثه لولده المسلمین.^{۹۸}

راوی گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم، از فرد مسیحی که مسلمان می‌شود سپس به

مسیحیت برمی‌گردد و پس از آن می‌میرد. امام علیه السلام فرمودند: ترکه او به فرزندان نصارایش می‌رسد، و مسلمانی که نصرانی شود و پس از آن بمیرد: امام علیه السلام فرمودند: میراث او به اولاد مسلمانش می‌رسد.

همچنین در *مفتاح الکرامه* عاملی (ره) آمده است: ابوعلی طبرسی از قول ابن فضال و ابن یحیی به نقل از امام صادق علیه السلام همین روایت را ذکر کرده است.^{۹۹}

و لیکن این حدیث را شیخ طوسی در نهاییه از آن جهت که ارث بردن ورثه کفار از مرتد موافق قول عامه می‌باشد حمل بر تقیه کرده و اعتبار فقهی برای آن قایل نشده است.^{۱۰۰} از طرفی برخی بیان داشتند اساساً این روایت مرسل است و لذا ضعیف شمرده می‌شود.^{۱۰۱} در این که میراث مرتد به محض ارتداد تقسیم می‌شود یا موکول به بعد از مرگ و یا قتل او می‌گردد فقها بین مرتد فطری و ملی تفاوت قایل شده‌اند.

طبق نصوص وارده^{۱۰۲} و اجماع فقها نسبت به مرتد فطری به محض ارتداد اموالش تقسیم می‌گردد.^{۱۰۳} اما در مورد مرتد ملی در نظر مشهور اموالش به محض ارتداد تقسیم نمی‌گردد بلکه تقسیم ترکه او موکول به قتل یا مرگ او می‌شود که البته اگر بعد از ارتداد توبه کند و به اسلام برگردد اموالش به او تعلق می‌گیرد.^{۱۰۴}

البته در این مسأله قول دیگری از برخی از جمله شیخ طوسی در نهاییه^{۱۰۵} و ابن فهد حلی در *المهذب*^{۱۰۶} مطرح شده که گفته‌اند: ترکه مرتد ملی به محض ارتداد تقسیم می‌گردد چه این که نهایتاً قتل او هم واجب می‌شود.

صاحب *مفتاح الکرامه*^{۱۰۷} و صاحب *جواهر* این قول را شاذ و ضعیف دانسته‌اند و همچنین صاحب *جواهر* نوشته است: آن چنان که منقول است شیخ طوسی از این نظر خود عدول کرده است.^{۱۰۸}

در فقه مذاهب اهل سنت پیرامون احکام ارتداد فرقی بین مرتد فطری و ملی قائل نیستند، ابوحنیفه در خصوص ترکه مرتد گفته است: «اگر مرتد مسلمان شود مالش به خود او داده می‌شود اما اگر در حال ارتداد کشته شود یا به دارالحرب ملحق گردد آنچه از مال بعد از دوران ارتدادش به دست آورده به جمیع مسلمانان تعلق دارد و اموالی هم که قبل از دوران ارتدادش تحصیل کرده بوده به ورثه مسلمان او می‌رسد.^{۱۰۹}

گروهی از اهل سنت معتقدند میراث مرتد به بیت‌المال مسلمین تعلق می‌یابد. از جمله نظر

ابو ثور، ربیعہ، ابن ابی لیلی، و شافعی (پیشوای مذهب شافعیہ) همین بوده است.^{۱۱۰} مالک (پیشوای مذهب مالکیہ) گفته است: اگر مرتد کشته شود یا بمیرد و یا به دارالحراب ملحق گردد اموالش به بیت‌المال مسلمین می‌رسد اما اگر مسلمان شود اموال او به خودش تعلق می‌یابد، اما چنانچه مرتد شود و به هنگام مرگش متهم گردد که به دلیل ممنوع کردن ورثه خود از ارث مرتد گشته در این صورت اموالش به ورثه‌اش می‌رسد.^{۱۱۱}

در مذهب ظاهریه اعتقاد بر این بوده که اگر بعد از ارتداد به اموال مرتد دسترسی پیدا شود از زمان ارتدادش تمام اموالش به بیت‌المال مسلمین انتقال داده می‌شود چه این که مرتد از دنیا برود یا در حال ارتداد کشته شود و یا ملحق به دارالحراب گردد و چنانچه به اموال او دسترسی حاصل نگردد تا کشته شود یا در حال ارتداد بمیرد، اموالش به ورثه کافرش می‌رسد اما اگر مسلمان شود اموالش به خود او تعلق می‌یابد و چنانچه بعد از مسلمان شدنش بمیرد اموالش به ورثه مسلمان او می‌رسد.^{۱۱۲}

عدول از کفر و گرایش به اسلام

وارث کافر اصلی که به واسطه صفت کفر ممنوع از ارث مورث خویش گردیده است چنانچه تا قبل از تقسیم یا انتقال ترکه میت مسلمان گردد، اگر سایر اسباب و شرایط ارث بردن نسبت به وی موجود باشد همچون ورثه مسلمان تلقی می‌شود و به نسبت سهم الارث خود می‌تواند از ماترک بهره گیرد.^{۱۱۳} بنابراین اگر مسلمانی فوت کند و از خود وارثی مسلمان و کافر به جا گذارد وجود شخص مسلمان در میان ورثات باعث ممنوع شدن کفار از کل سهم الارث می‌گردد و تمام مال به وارث مسلمان تعلق می‌گیرد. حال اگر کافر وارث قبل از تقسیم یا انتقال ترکه، مسلمان شود وارث محسوب می‌گردد و داخل وارثان دیگر می‌شود و حصه خود را خواهد گرفت، اما چنانچه پس از تقسیم یا انتقال ترکه مسلمان گردد نسبت به ارث مورث خود حقی ندارد و به هنگام فوت مورث چنان فرض می‌شود که معدوم بوده و وجود خارجی نداشته است.^{۱۱۴}

در تحلیل فقهی مانعیت کفر بیان می‌شود، کافر به دلیل کفر از نظر شرعی موجود محسوب نمی‌شود بنابراین از ابتدا برای آنان در برابر وارث مسلمان سهمی فرض نمی‌گردد و لیکن صفت کفر مانعی است که تا زمان تقسیم ترکه قابل زوال است به این صورت که اگر شخص کافر مسلمان شود در ارث سهم خواهد شد ولی چنانچه تا هنگام تقسیم ارث زایل نگردد از حالت

موقت به دایم تبدیل می‌شود البته این مسأله خود فرضی دارد که به برخی به اختصار اشاره می‌کنیم.

الف: مورث مسلمان و وارث کافر واحد

چنانچه مورث مسلمان فوت کند و ورثه وی منحصر به شخص کافر باشد، چنین مورثی در حکم متوفای بلاوارث محسوب می‌گردد که میراثش به بیت‌المال مسلمین یا حاکم اسلامی منتقل می‌گردد.^{۱۱۵} البته حاکم اسلامی که بر اموال بلاوارث سلطه می‌یابد وارث حقیقی مورث شناخته نمی‌شود، بلکه وی به عنوان متصدی اداره اموال بدون صاحب اعم از ارث و غیرارث به آن مسلط می‌گردد و چون اموال شخص بلاوارث نیز همانند اموال مجهول‌المالک است حاکم به عنوان ولی مسلمین آن را تملک می‌کند لذا نمی‌توان چنین تملکی را تحت عنوان تقسیم ارث محسوب نمود و اسلام آوردن وارث کافر را بدون اثر فرض کرد.^{۱۱۶}

حال اگر مال به عنوان بلاوارث به مالکیت حاکم اسلامی درآید و سپس وارث آن مشخص گردد و مطالبه نماید حاکم اسلامی موظف است آن را به صاحبش برگرداند. در این مسأله هم که ارث بلاوارث محسوب می‌شود و به حاکم یا بیت‌المال مسلمین تعلق گرفته است، با مسلمان شدن وارث کافر که کاشف از استحقاق وی در ارث از زمان فوت مورث می‌باشد حاکم اسلامی بایستی آن را به وارث برگرداند.^{۱۱۷}

البته در این میان برخی از فقهای شیعه عقیده دارند چنانچه وارث کافر قبل از انتقال ترکه به بیت‌المال مسلمان شود در آن ذی حق است و الا ماتند کسی است که پس از تقسیم ترکه به اسلام گرویده باشد که بهره‌ای از ماترک میّت نخواهد برد.^{۱۱۸}

ب: مورث مسلمان وارثین کافر

اگر شخص مسلمانی فوت نماید و ورثه او چند کافر باشند در این صورت از ارث محروم هستند، حال اگر همگی مسلمان گردند کلیه سهم الارث که به حاکم اسلامی منتقل شده به آنان بازخواهد گشت و هر یک به قدر حصه خود از ماترک بهره‌مند می‌گردند،^{۱۱۹} البته ممکن است در چنین موردی تعدادی از ورثه کافر مسلمان شوند در این حالت وارثانی که مسلمان شده‌اند مالک ماترک شناخته می‌شوند و آن را بین خویش تقسیم می‌کنند، حال اگر ورثه اخیر که به

واسطه کفر از ارث ممنوع شده‌اند قبل از این که وارثان تازه‌مسلمان شده ترکه را بین خود تقسیم کنند مسلمان گردند، همانند وارثان در ارث مورث سهیم خواهند شد.^{۱۲۰} اما چنانچه پس از فوت مورث مسلمان تنها یک نفر از وارثان کافر مسلمان گردد چون وجود سایر ورثه که کافر می‌باشند معدوم فرض می‌گردد و در واقع به هنگام فوت مورث تنها یک وارث موجود تصور می‌شود و با وجود وارث واحد نیز کلیه میراث به وی منتقل شده و اسلام آوردن سایرین مؤثر در سهیم شدن آنان در ارث نخواهد شد.^{۱۲۱}

مرحوم ابن جنید عقیده داشته چنانچه وارث مسلمان از لحاظ طبقه و درجه با وارث کافر مساوی باشد و عین ترکه نیز تلف نشده باشد ولو این که ترکه نیز توزیع نگشته باشد اسلام آوردن وارث کافر باعث شرکت وی با وارث مسلمان می‌گردد.^{۱۲۲}

ج: چنانچه مورث زنی باشد که دارای فرزندان کافر است

در این حالت اگر چه به واسطه کفر فرزندان از ترکه میت سهمی نخواهند داشت و لیکن وجود آنان باعث تنزل سهم شوهر از نصیب اعلیٰ به نصیب ادنیٰ خواهد شد منتهی چون بقیه ماترک قابل تعلق به وارثان کافر نیست شوهر مابقی را به عنوان رد متصرف خواهد شد.^{۱۲۳} و مجالی برای انتقال به حاکم اسلامی پیش نمی‌آید به عبارت دیگر ربع ترکه را به عنوان فرض می‌برد و سه ربع دیگر را به عنوان رد تصاحب می‌کند مشروط بر این که متوفی پدر و مادر نداشته باشد. با توجه به این حالت اگر فرزندان کافرند مسلمان گردند اسلام آوردن آنان مطلقاً تأثیری در سهم زوج و تصرف وی نخواهد داشت زیرا به محض فوت زوجه مسلمان، شوهر دایمی همگی ارثیه را فرضاً و ردّاً صاحب می‌شود و اسلام آوردن آنان همانند زمانی است که تقسیم ترکه صورت گرفته باشد. مشروط بر این که متوفی پدر و مادر نداشته باشد.^{۱۲۴}

البته در چنین صورتی قول دیگری هم وجود دارد که گفته‌اند مسلمان شدن وارثان کافر باعث خواهد شد که مابقی از ربع ترکه که شوهر به عنوان رد آن را تملک کرده به فرزندان تعلق بگیرد.^{۱۲۵}

د: مورث شوهر و همسر مسلمان و فرزندان کافر

چنانچه مورث شوهر باشد و ورثه‌اش همسر مسلمان و فرزندان کافر باشند، وجود فرزندان یا

نوه‌های مورث هر چند که کافرند و خودشان از ارث بردن محروم هستند و لیکن حاجب نقصانی زوجه وارث خواهند بود و بدین ترتیب سهم او را از ربع به ثمن تنزل می‌دهند لذا زوجه سهم یک هشتم را می‌برد و بقیه ترکه به حاکم منتقل می‌گردد. در چنین فرضی اگر فرزندی که کافر بودند مسلمان شوند هر یک به قدر حصه خویش سهم خواهد شد و حاکم اسلامی موظف است ماترک انتقالی به وی را برگرداند.^{۱۲۶} از فروضی که ذکر گردید این نکته حاصل می‌شود که چنانچه مورثی کافر باشد هر چند قاعده اولیه این است که ورثه کافر از وی ارث خواهند برد ولی مسلمان شدن هر یک از آنان قبل از تقسیم ترکه موجب خواهد شد که حاجب بقیه گردد و ارثیه را به خویش اختصاص دهد، مثلاً چنانچه مورثی دارای وارثانی مسلمان و کافر باشد و قبل از تقسیم ترکه بین ورثه مسلمان برخی از اولاد کافر مسلمان شوند باعث می‌گردد که در ماترک با مسلمانان قبلی سهم گردند.

بنابراین در تشریح قاعده باید گفت اسلام آوردن هر یک از ورثه قبل از تقسیم ترکه همانند این خواهد شد که وی به هنگام فوت مورث مسلمان بوده است، لذا هر حکمی که در آن موقع نسبت به وارث یا وارثان مسلمان اجرا می‌گردد درباره وی نیز اجرا خواهد شد و حاجب شدن و ممنوع نمودن طبقات و درجات وراثت نیز با توجه به این نکته صورت می‌گیرد.

مرکز تحقیقات و متون علوم اسلامی

اسلام آوردن ورثه کافر پس از تقسیم بخشی از میراث

اگر کافری پس از تقسیم ترکه مسلمان گردد سهمی از آن نخواهد داشت، در بعضی مواقع مسلمان شدن وارث کافر زمانی است که وراثت از تقسیم میراث به طور کامل فارغ نشده‌اند بلکه بخشی از آن را تقسیم نموده‌اند، در این مسأله سه نظریه وجود دارد.^{۱۲۷}

در نظریه نخست که نظر مشهور است اعتقاد بر این است وارث کافری که مسلمان می‌شود در آن قسمتی شرکت خواهد کرد و سهم خواهد شد که تقسیم نشده است ولی در آن بخشی که تقسیم شده سهم نخواهد داشت.^{۱۲۸}

برابر نظر دوم اگر وارث کافر مسلمان شود در تمام ارث سهم خواهد شد، چه قسمتی که تقسیم گشته و چه قسمتی که تقسیم نگشته است، به این دلیل که آنچه مانع از ارث بردن کافر بود همان صفت کفر بود که هم اکنون منتفی گشته و همانند زمانی است که وی در لحظه فوت مورث مسلمان بوده باشد و عرفاً به ترک‌های که کاملاً تقسیم نشده ارث تقسیم شده اطلاق نمی‌گردد لذا

تقسیم ترکه زمانی صادق خواهد بود که تمام آن توزیع شده باشد.^{۱۲۹}

قول سوم در این خصوص حکم به منع چنین وارثی از جمیع ماترک می‌باشد، در تحلیل این نظر گفته می‌شود ترکه دارای ماهیتی است که به واسطه وجود افرادش وجود پیدا کرده و تا زمانی بر آن ترکه اطلاق خواهد شد که همه افراد و اجزایش باقی باشند و بنابراین در فرضی که جزئی از این ماهیت تقسیم گشته باشد مانند این است که از ترکه بودن خارج شده و ماهیت نیز به واسطه از دست دادن فردی از افرادش نابود خواهد شد بر این اساس ارثی که بخشی از آن تقسیم شده باشد دیگر عنوان ارث نخواهد داشت. اسلام آوردن کافر پس از تقسیم قسمتی از ترکه باعث عدم سهم شدن او خواهد شد.^{۱۳۰}

این نظر در غایت ضعیف است و صاحب مفتاح الکرامه بیان داشتند، تا آنجا که تحقیق کردم کسی از فقها قایل به آن نیست و علامه حلی هم این نظر را بعید شمرده است.^{۱۳۱} به نظر می‌رسد مطابق قاعده کلی چون اسلام آوردن کافر باید قبل از تقسیم ارث باشد، در فرضی که بخشی از ارث تقسیم شده و بخش دیگر بدون تقسیم مانده است، وی در قسمت تقسیم شده سهمی نخواهد داشت زیرا ماترک به واسطه تقسیم از حالت اشاعه خارج گشته و به این بخش صادق خواهد بود که واقعاً تقسیم صورت نگرفته است.^{۱۳۲}

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

توارث مجوسیان در بین خود

فرد مجوسی گاهی با کسی که از نظر شریعت اسلام جزء محارم شخص به حساب می‌آید ازدواج می‌کند و گاهی هم با کسی ازدواج می‌کند که در دین اسلام هم حلال است، از جمع چنین حالات نسب صحیح و فاسد حاصل می‌شود مثلاً اگر مرد مجوسی با مادرش ازدواج نماید و فرزندی متولد شود آن فرزند در فقه اسلامی فرزند نسبی فاسد خوانده می‌شود و آن زن هم به عنوان همسر زوجیتش از طریق سبب فاسد می‌باشد، هر چند خود عقد صحیح است و لیکن فاسد بودن در این جا همین است که منطبق با احکام عقد نکاح در اسلام انجام نگرفته و بعضی از آثار خود را از نظر اسلامی ندارد.^{۱۳۳}

پیرامون احکام مجوسیان با توجه به صور مختلفی که از نظر نسب و سبب پیدا می‌کند و ادله موجود، سه قول عمده در بین فقهای شیعه وجود دارد که در این جا توارث مجوسیان از یکدیگر را مطابق با سه دیدگاه موجود در فقه شیعه بررسی می‌کنیم:

الف: دیدگاه اول: در این دیدگاه گفته می‌شود مجوسیان بطور کلی از طریق نسب و سب صحیح و فاسد ارث می‌برند. مثلاً اگر مرد مجوسی بمیرد و وارثش مادرش باشد که با او ازدواج کرده و فرزندی هم از طریق این ازدواج به عنوان وارث وجود داشته باشد، منطبق با این قول، این زن از دو جهت ارث می‌برد یکی از جهت سب فاسد که زوجیت باشد و دیگر از جهت نسب صحیح که مادر متوفی است و فرزند هم که از طریق نسب فاسد به دنیا آمده از مورث ارث می‌برد، در این حال آن زن از جهت همسری $\frac{1}{8}$ و از جهت مادری $\frac{1}{6}$ و مابقی هم به فرزند می‌رسد. ^{۱۳۲}

همچنین اگر مرد مجوسی بمیرد و وارثش دخترش باشد که همسرش هم هست در این حالت آن زن $\frac{1}{8}$ از جهت زوجیت و نصف از جهت نسبت دختری ارث می‌برد و مابقی هم چنانچه شریکی در ارث نداشته باشد به عنوان ردّه و از جهت نسب صحیح (دختر بودن) به او می‌رسد. ^{۱۳۵} عده‌ای از فقها از جمله شیخ طوسی در تهذیب ^{۱۳۶}، استبصار ^{۱۳۷}، النهایة ^{۱۳۸}، المبسوط، ^{۱۳۹} و خلاف، ^{۱۴۰} ابن حمزه در وسیله ^{۱۴۱} سلار دیلمی در مراسم ^{۱۴۲} محمد حسن نجفی در جواهر الکلام ^{۱۴۳} و امام خمینی رحمته الله علیه در تحریر الوسیله ^{۱۴۴} این قول را اختیار کرده‌اند.

مستند این قول تعدادی از روایات است که این جا دو مورد را ذکر می‌کنیم:

۱ - محمد بن احمد بن یحیی عن بنان بن محمد عن ابن المغيرة عن السكوني عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي عليه السلام انه كان يورث المجوسى اذا تزوج بامه و ابنته من وجهين من وجه انها امه و وجه انها زوجته. ^{۱۴۵}

به روایت سکونی از طریق امام صادق عليه السلام به نقل از پدران بزرگوارش وارد شده که امیرالمؤمنین علی عليه السلام نسبت به ارث مجوسی چنانچه با مادرش یا دخترش ازدواج می‌کرد از دو جهت (دستور) ارث می‌دادند یکی از جهت نسبت (مادری یا دختری) و دیگر از جهت زوجیت. این روایت که از طریق سکونی در کتب روایی و فقهی شیعه معروف است اسماعیل بن ابی زیاد سکونی شعیری است. ^{۱۴۶}

شیخ طوسی در رجالش او را از اصحاب امام صادق عليه السلام ذکر کرده است ^{۱۴۷} و نیز در کتاب عده الأصول آورده است که شیعه امامیه به روایت سکونی عمل می‌کرده‌اند. ^{۱۴۸}

۲ - روی ان رجلاً سب مجوسياً بحضرة ابي عبدالله عليه السلام فزبره و نهاه عن ذلك فقال: انه قد تزوج بامه فقال عليه السلام: اما علمت ان ذلك عند هم النكاح. ^{۱۴۹}

روایت شده که شخصی در نزد امام صادق علیه السلام فرد مجوسی را دشنام داد در این حال امام صادق علیه السلام او را از این کار بازداشت و نهی کرد. آن شخص گفت، آن فرد (مجوسی) با مادرش ازدواج کرده است، امام علیه السلام فرمود آیا نمی‌دانی این کار در نزد آنها از دواج محسوب می‌شود؟ از ابن جنید کاتب اسکافی منقول است که ضعف سند این حدیث به شهرت روایی و از علامه حلی منقول است ضعف سند آن به شهرت فتوایی جبران گشته است.^{۱۵۰}

علاوه بر روایات موجود بر این قول ادعای اجماع منقول نیز از جانب برخی صورت گرفته است.^{۱۵۱} و لیکن با توجه به اختلاف نظر فراوانی که در خصوص ارث مجوسیان وجود دارد باید گفت چنین اجماعی بر یک قول معنی ندارد افزون بر آن ابن ادریس حلی که از مخالفان این قول می‌باشد اظهار داشتند: شیخ طوسی که قایل به ارث بردن مجوسی از طریق نسب و سبب صحیح و فاسد شده خرق اجماع کرده است (یعنی اجماع بر خلاف نظر ایشان وجود دارد).^{۱۵۲}

ب: دیدگاه دوم: طبق این قول مجوسیان صرفاً از طریق نسب و سببی که در شریعت اسلام جایز و صحیح است ارث می‌برند، مثلاً اگر مجوسی بمیرد و وارثش مادرش باشد که همسرش هم (از طریق سبب فاسد) هست. در این صورت منطبق با این نظر صرفاً آن زن از جهت نسب صحیح که مادرش می‌باشد ارث خواهد برد و دیگر از جهت همسری به دلیل زوجیت که سبب فاسد است چیزی از ارث به او تعلق نخواهد گرفت. و چنانچه همین متوفی از طریق فاسد (از دواج با مادرش) صاحب فرزندی نیز باشد آن فرزند هم که انتسابش به مورث از جهت نسبت فاسد می‌باشد ارث نمی‌برد.

گروهی از فقهای شیعه از جمله سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی^{۱۵۳} ابن ادریس حلی^{۱۵۴} علامه حلی در مختلف^{۱۵۵} این قول را اختیار کرده و معتبر شمرده‌اند، نسبت به همین نظر صاحب جواهر می‌نویسد: از سید مرتضی در موصیایات ادعای اجماع بر این قول شده است.^{۱۵۶}

عمده مستندات این دیدگاه در سه محور خلاصه می‌شود یکی این که گفته می‌شود: اصل اولی ایجاب می‌کند توارثی در میان نباشد مگر این که دلیلی بیاید و این حکم را اثبات نماید و ما صرفاً در این مسأله در جانب نسب و سبب صحیح دلیل داریم، دوم اجماعی است که ادعا شده است^{۱۵۷} و سوم این که ادله این موضوع انصراف به این دارد که از طریق نسب و سبب صحیح توارث حاصل گردد، زیرا حکم به توارث از طریق نسب و سبب فاسد مخالف این نمونه از آیات الهی است که می‌فرماید: «وان احکم بینهم بما انزل الله وقل^{۱۵۸} الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن»

و من شاءَ فَلْيَكْفُرْ»^{۱۵۹} «فان جاؤوك فاحكم بينهم أو اعرض عنهم و إن تعرض عنهم فلن يضروك شيئاً و إن حكمت فاحكم بينهم بالقسط»^{۱۶۰}

ابن ادریس حلی (ره) در تأیید و تقویت این دلیل بیان داشتند: چنانچه حاکم به غیر از آنچه در شرع اسلام است حکم کند حکم به غیر حق کرده و حکم به غیر ما انزل الله نموده و حکم به غیر قسط کرده است. که مطابق آیات یاد شده جایز نیست حاکم در حال اختیار این چنین قضاوت نماید که مطابق مذاهب دیگر باشد.^{۱۶۱}

در جواب به دلایل مربوط به این قول گفته می‌شود:

اولاً با وجود ادلة روایی که در اثبات مخالف این قول است اصل اولی عدم ارث منتفی گشته و مطابق ادلة مجوسیان از ارث بردن بهره‌مند هستند هر چند از طریق نسب و سبب فاسد؛

ثانیاً: اجماعی که نسبت به این دیدگاه ادعا شده با اجماعی که مخالفان این دیدگاه ادعا کرده‌اند معارض است، و هر دو از اعتبار به دلیل تعارض ساقط می‌باشند. افزون بر آن با وجود اختلاف نظر در این موضوع چه جایی برای ادعای اجماع باقی می‌ماند؟

ثالثاً: این که گفته می‌شود آیات قرآنی و ادلة ارث انصراف به جواز ارث صرفاً از طریق نسب و سبب صحیح دارد، این نوع آیات قرآنی عمومیت و اطلاق دارد و دلالت بخصوص بر این نظریه نمی‌تواند داشته باشد، بلکه می‌توان گفت آیات یاد شده صرفاً بر نفی ارث از طریق سبب فاسد دلالت دارند^{۱۶۲} که آن هم با وجود ادلة روایی در این مورد تخصیص خورده است.

ج: دیدگاه سوم: برابر این دیدگاه گفته می‌شود مجوسیان از طریق نسب صحیح و فاسد و سبب صحیح ارث می‌برند ولی از جهت سبب فاسد ارث نمی‌برند، فرضاً چنانچه مرد مجوسی بمیرد و وارثش مادرش باشد که با او ازدواج کرده و فرزندی که حاصل این ازدواج است، در این حال منطبق با این قول گفته می‌شود مادر از فرزند ارث می‌برد به نسبت مادری، و فرزند مادر از آن مرد مجوسی ارث می‌برد به نسب فرزندی فاسد ولی مادر از آن مجوسی به سبب زوجیت ارث نمی‌برد چه این که سبب فاسد است.^{۱۶۳}

گروهی از جمله فضل بن شاذان نیشابوری که شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده است،^{۱۶۴} شیخ صدوق^{۱۶۵} علامه در قواعد^{۱۶۶} فخرالمحققین^{۱۶۷}، محقق حلی^{۱۶۸} و شهیدین^{۱۶۹} این قول را اختیار و صحیح شمرده‌اند.

این قول در حقیقت دو حکم کلی را در بردارد یکی نفی توارث از جهت سبب فاسد و مبنای

این حکم را همان عمومات آیات قرآنی می‌دانند که ذکر گردید.^{۱۷۰} و دیگر اثبات ارث از جهت نسب فاسد، در تحلیل بر این حکم گفته می‌شود نسبی که ناشی از شبهه حاصل می‌گردد شرعاً و منطبق با اطلاعات و عمومات ادلة ارث صحیح است مثلاً اگر کسی با خواهرش به خیال این که همسرش می‌باشد نزدیکی نماید و در اثر آن کودکی متولد گردد شرعاً آن کودک از مرد ارث می‌برد ولی حکم به تحقق عقد با خواهر در اثر شبهه نمی‌شود^{۱۷۱} طبق این تحلیل گفته می‌شد نسب فاسد مطابق با عمومات و ادلة ارث است ولی سبب فاسد را عمومات ادلة جواز ارث شامل نمی‌گردد.^{۱۷۲}

البته ممکن است در جواب همین مطلب هم بیان گردد. روایات در این باب که برخی در مباحث قبلی ذکر گردید دلالت بر این معنی نیز دارند که سبب فاسد را هم شامل شوند.

پی‌نوشتها و مأخذ

۱ - سید محمد کلاتر (پاورقی الروضة البهية)، ج ۱۵/۸، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق؛ محمد رواس قلعه‌جی، معجم لغة الفقهاء، ۱۷۱، ۳۹۷ و ۴۶۸، دارالنفائس، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ. ق؛ علیرضا فیض، مبادئ فقه و اصول، ۱۱۵ و ۳۰۳، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ شمسی.

۲ - شیخ طوسی، الخلاف، ج ۲۳/۴، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ هـ. ق؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۵/۳۹، داراحیاء التراث العربی بیروت، چاپ هفتم، بی‌تا؛ حسینی عاملی، مفتاح الكرامة، ج ۱۸/۸، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا؛ محمد جواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۴۹۹، کانون الثانی (ینابز)، چاپ هفتم، ۱۴۰۲ هـ. ق؛ ابن حزم اندلسی، المحلی، ج ۳۰۴/۹، دارالجیل و دارالآفاق الجدیده، بیروت؛ شافعی، الأم، ج ۷۶/۴، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق؛ ابن قیم، احکام اهل الذمه، ج ۳۲۲/۱، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق؛ احمد بن محمد خلأل، احکام اهل الملل، ۳۲۸، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ هـ. ق.

۳ - فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج ۳۱۱/۳، مجمع الذخایر الاسلامیه، قم، ۱۴۰۱ هـ. ق؛ الخلاف، ج ۲۴/۴؛ جواهر الکلام، ج ۱۵/۳۹.

۴ - غزالی، المستصفی، ج ۱۷۳/۱، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.

- ۵- ابن خلدون، مقدمه، ۴۵۳، تهران، انتشارات استقلال، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۶- ابن قیم، اعلام الموقعین، ج ۱/۳۰، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۷ ه. ق.
- ۷- ابن حزم اندلسی، الاحکام لاصول الاحکام، ج ۴/۱۴۷، مطبعة السعادة، قاهره، چاپ اول ۱۳۴۷ ه. ق.
- ۸- شیخ طوسی، عده الأصول، ۲۳۲، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه. ق.
- ۹- محمد خضری، اصول الفقه، ۲۷۶، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ ششم، ۱۳۸۹ ه. ق.
- ۱۰- محقق حلّی، المعتمد، ۶، چاپ تهران، ۱۳۱۸ ه. ق.
- ۱۱- علامه حلّی، مبادئ الوصول الى علم الاصول، ۱۹۰، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ سوم ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۱۲- حسن بن زین الدین، معالم الدین، ۳۳۰، مکتبه الداوری، قم، بی تا.
- ۱۳- شیخ انصاری، فرائد الأصول، مبحث اجماع؛ نائینی، فوائده الأصول، اجماع منقول، مؤسسة النشر الاسلامی، قم؛ موسوی بجنوردی، منتهی الأصول، ج ۲/۸۶، اجماع منقول، انتشارات بصیرتی، قم، چاپ دوم؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۳۱، مبحث حجیت اجماع منقول، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۱۴- محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ۹۳/۱، دارالتعارف، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ه. ق.
- ۱۵- محمدتقی حکیم، الأصول العامه للفقه المقارن، ۲۵۶، دارالاندلس للطباعة و النشر، بیروت.
- ۱۶- محمد خضری، اصول الفقه، ۲۸۱.
- ۱۷- محمدتقی حکیم، الأصول العامه للفقه المقارن، ۲۵۶.
- ۱۸- الخلاف، ج ۴/۲۴؛ جواهر الکلام، ج ۳۹/۱۵.
- ۱۹- منظور از اجماع مدرکی آن است که فقیه ادعای اجماع نماید ولی در کنار آن مدرکی از کتاب و سنت یا استدلال عقلی و... بیاورد که احتمال برود مبنای حکم او و ادعای اجماع همان مدرک کتابی یا روایی یا عقلی و... باشد.
- ۲۰- معالم الدین، ۳۳۰.
- ۲۱- نساء ۱۴۱/۴.
- ۲۲- ابن ادریس حلّی، السرائر، ج ۳/۲۶۶؛ مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ه. ق؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸/۸.
- ۲۳- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴/۲۴۳، باب ۱۷۱، میراث اهل الملل، ج ۲، دارصعب، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق.
- ۲۴- جواهر الکلام، ج ۳۹/۱۵؛ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۷/۱۴۲، باب میراث اهل الملل، دار صعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۱ ه. ق؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام،

- ج ۳۶۵/۹، باب ۳۸، میراث اهل المللی، دار صعب و دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- ۲۵- السرائر، ج ۲۶۶/۳.
- ۲۶- من لایحضره الفقیه، ج ۲۴۳/۴، باب ۱۷۱.
- ۲۷- همان، ۲۴۳؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة؛ ج ۳۷۶/۱۷، باب ۱ از ابواب موانع ارث، ج ۸، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۲۸- ابی داود، السنن، ج ۱۲۶/۳، ح ۲۹۱۲، دارالجنان، بیروت، ۱۴۰۹ هـ.ق؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۲۵۴/۶، نطبعة مجلس حیدرآباد دکن، ۱۳۴۴ هـ.ق.
- ۲۹- علی مشکینی، اصطلاحات الاصول، ۱۲۱، چاپخانه حکمت، چاپ دوم، بی تا.
- ۳۰- الاصول العامة للفقہ المقارن، ۷۳.
- ۳۱- محمدرضا مظفر، ج ۶/۱.
- ۳۲- الأُصول العامة للفقہ المقارن، ۷۴.
- ۳۳- حائری یزدی، درر الفوائد، ۳۵۰، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۸ هـ.ق، چاپ پنجم.
- ۳۴- نساء ج ۴۳/۴.
- ۳۵- شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۱۸۹/۴، باب ۱۱۰، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ هـ.ق، وسائل الشیعه، ج ۳۷۷/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ج ۱۵؛ التهذیب، ج ۳۶۵/۹ و ۳۶۶، باب میراث اهل الملل، الفروع من الکافی، ج ۱۴۲/۷.
- ۳۶- الاستبصار، ج ۱۹۰/۴، باب ۱۱۰، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۵/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ج ۷، الفروع من الکافی، ج ۷، میراث اهل الملل، ۱۴۳، ح ۲.
- ۳۷- الاستبصار، ج ۱۹۰/۴، باب ۱۱۰، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۵/۱۷، باب اول، از ابواب موانع ارث، ح ۴۵؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲۴۴/۴.
- ۳۸- الاستبصار، ج ۱۹۰/۴، باب ۱۱۰، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۴/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۱، کلینی، الفروع من الکافی، ج ۱۴۳/۷، میراث اهل الملل، ح ۶.
- ۳۹- الاستبصار، ج ۱۹۰/۴، باب ۱۱۰، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۴/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۱؛ الفروع من الکافی، ج ۱۴۳/۷، میراث اهل الملل، ح ۶.
- ۴۰- الاستبصار، ج ۱۹۰/۴، باب ۱۱۰، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۸/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۲۰؛ الفروع من الکافی، ج ۱۴۳/۷، میراث اهل الملل، ح ۵.
- ۴۱- الاستبصار، ج ۱۹۰/۴، باب ۱۱۰، ح ۸؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۸/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۲۱؛ التهذیب ج ۳۶۷/۹، میراث اهل الملل، ح ۷.
- ۴۲- الاستبصار، ج ۱۹۰/۴، باب ۱۱۰، ح ۸؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۸/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۲۱؛ التهذیب ج ۳۶۷/۹، میراث اهل الملل، ح ۸.

- ۴۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۱۵؛ الاستبصار، ج ۱۹۱/۴، باب ۱۱۰، ح ۱۲؛ التهذیب، ج ۳۶۷/۹، میراث اهل الملل، ح ۱۲.
- ۴۴ - رجال النجاشی، ج ۱/۴۳۱، رقم ۵۱۵ (ذکر سماعة بن مهران)، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱/۳۸۱ (حنان بن سدید)، مکتبه المرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۲ ق. هـ.
- ۴۵ - رجال النجاشی، ج ۲/۲۰۴، رقم ۸۸۸، ابن ابی عمیر ج ۲/۴۸، رقم ۶۲۵، عبدالرحمن بن اعین؛ تنقیح المقال، ج ۳/۱۷۷، (محمد بن قیس)؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۵/۴۲۹، رقم ۹۲۳۷، هشام بن محمد، دارالفکر العربی، بیروت، بی تا.
- ۴۶ - جواهر الکلام، ج ۳۹/۱۶؛ علامه حلّی، تبصرة المتعلمین، ۱۷۳، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ ق.
- ۴۷ - شیخ صدوق، المقنع، ۴۱، مطبوع در «الجوامع الفقهیه»، انتشارات جهان تهران، بی تا؛ شیخ صدوق، الهدایة، ص ۶۵؛ سید مرتضی، الانتصار، ۱۷۶؛ الخلاف، ج ۴/۲۳؛ السرائر، ج ۳/۲۶۶؛ محقق حلّی، نکت النهایة، ص ۴۴۸، مطبوع در الجوامع الفقهیه، بی تا، شهید ثانی، الروضة البهیة، ج ۸/۲۷، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ ق.
- ۴۸ - نساء ج ۴/۱۲.
- ۴۹ - نساء ج ۴/۱۱.
- ۵۰ - نساء ج ۴/۷.
- ۵۱ - الخلاف، ج ۴/۲۵؛ السرائر، ج ۳/۲۶۶؛ ابن زهره، غنیة النزوع، ۶۰۸، مطبوع در الجوامع الفقهیه، انتشارات جهان.
- ۵۲ - من لایحضره الفقیه، ج ۴/۲۴۳؛ ح ۷۷۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۶، از ابواب موانع الارث، باب ۱، ح ۱۱.
- ۵۳ - الخلاف، ج ۴/۲۴.
- ۵۴ - السرائر، ج ۳/۲۶۶.
- ۵۵ - غنیة النزوع، ۶۰۸.
- ۵۶ - موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱/۱۵۹، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ ق.
- ۵۷ - وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۶، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴/۲۴۳، باب ۱۷۱، میراث اهل الملل، ح ۴.
- ۵۸ - ابی داود، السنن، ج ۳/۱۲۶، ح ۲۹۱۲، دارالجنان، بیروت، ۱۴۰۹ هـ ق؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵/۲۳۶، دارالفکر بیروت، بی تا؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۶/۲۵۴، مطبعة مجلس

- حیدرآباد دکن، ۱۳۴۴ ه. ق.
- ۵۹ - الناصريات، مطبوع در الجوامع الفقيهه، ص ۲۲۳، انتشارات جهان.
- ۶۰ - الغنية مطبوع در الجوامع الفقيهه، ص ۲۲۳.
- ۶۱ - الخلاف، ج ۲۴/۴.
- ۶۲ - السرائر، ج ۲۶۶/۳.
- ۶۳ - جواهر الكلام، ج ۱۶/۳۹.
- ۶۴ - التهذيب، ج ۳۷۰/۹، باب ميراث اهل الملل، ح ۲۰؛ وسائل الشيعه، ج ۳۷۷/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۱۹.
- ۶۵ - الوافي، تهران، مكتبة الاسلاميه، ۱۳۷۵ ه. ق.
- ۶۶ - وسائل الشيعه، ج ۳۷۸/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ذيل ح ۱۹.
- ۶۷ - همان منبع، ۳۷۸.
- ۶۸ - جواهر الكلام، ج ۱۵/۳۹.
- ۶۹ - الانتصار مطبوع در الجوامع الفقيهه، ۱۷۶، انتشارات جهان، بی تا؛ الغنية مطبوع در الجوامع الفقيهه، ۶۰۸، جواهر الكلام، ج ۱۵/۳۹.
- ۷۰ - شافعی، الأم، ج ۱۴۰/۴؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۱۶۶/۷ و ۱۶۷، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق؛ شریینی، مغنی المحتاج، ج ۲۴/۳، قاهره، ۱۳۰۸ ه. ق؛ نووی، المجموع، ج ۵۷/۱۶ و ۵۸، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق؛ ابن حزم، المحلی، ج ۳۰۴/۹، دارجیل و دارالآفاق الجديده، بیروت، بی تا.
- ۷۱ - ابویکر احمد بن محمد خلّال، احکام اهل الملل، ۳۲۸، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق؛ ابن قیم، احکام اهل الذمه، ج ۳۱۸/۱، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق؛ ابن رشد، قرطبی، بدايته المجتهد ج ۳۵۲/۲، دارالمعرفه بیروت، چاپ نهم، ۱۴۰۹ ه. ق؛ محمد جواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۴۹۹، کانون الثاني (یناير)، چاپ هفتم، ۱۴۰۲ ه. ق.
- ۷۲ - صحيح البخاری، ج ۱۱/۴، کتاب الفرائض، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق؛ السیوطی، الدر المنثور، ج ۲۰۶/۳، الشوکانی، نیل الأوطار، ج ۷۳/۶، دارالحديث، قاهره.
- ۷۳ - السنن، ج ۱۲۶/۳، ح ۲۹۱۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۷۲/۱۱، ح ۳۰۶۶۵، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۷۴ - الانتصار.
- ۷۵ - سرخسی، المبسوط، ج ۳۱/۳۰، قاهره، ۱۳۲۴ ه. ق، دارالمعرفه، بیروت، بی تا؛ نووی، المجموع، ج ۵۸/۱۶ و ۵۹، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق؛ مغنی المحتاج،

- ج ۲۵/۳؛ ابوسعید عبدالسلام، المدونة الكبرى، ج ۳/۳۹۱، قاهره، ۱۳۲۴ هـ. ق.
- ۷۶- بداية المجتهد، ج ۲/۳۵۴.
- ۷۷- الانتصار؛ جواهر الكلام، ج ۱۶/۳۹.
- ۷۸- وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۴ تا ۳۷۹ باب اول از ابواب موانع ارث.
- ۷۹- الانتصار، ۱۷۶؛ السرائر، ج ۳/۲۶۶.
- ۸۰- به عنوان نمونه این روایت: عن حنان بن سدير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته يتوارث اهل ملتین؟ قال: لا (الوسائل ج ۱۷/۳۷۸ باب ۱ از ابواب موانع ارث ح ۲۰)
- ۸۱- مفتاح الكرامه، ج ۸/۴۱۸؛ الوسائل، ج ۱۷/۳۷۸، باب اول از ابواب موانع ارث، ذیل ح ۲۰.
- ۸۲- جواهر الكلام، ج ۳۹/۳۲؛ شهيد ثانی، الروضة البهیة، ج ۸/۲۷، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- ۸۳- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۴، باب ۱ از ابواب موانع ارث، ح ۲؛ الفروع من الکافی، ج ۷/۱۴۳، باب میراث اهل الملل، ح ۵.
- ۸۴- الخلاف، ج ۴/۲۵؛ مفتاح الكرامه، ج ۸/۳۵.
- ۸۵- سلار المراسم العلویه، مطبوع در الجوامع الفقهیة، ۶۵۴، کتاب الموارث، انتشارات جهان.
- ۸۶- جواهر الكلام، ج ۳۹/۳۲.
- ۸۷- همان منبع، ص ۳۲؛ مفتاح الكرامه، ج ۸/۳۵.
- ۸۸- التهذیب ج ۹/۳۷۱ و ۳۷۲، باب میراث اهل الملل ح ۲۶ و ۲۹؛ قاضی نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، ج ۲/۳۸۵، ح ۱۳۶۹، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم.
- ۸۹- التهذیب، ج ۹/۳۷۱، باب میراث اهل الملل ذیل ح ۲۶.
- ۹۰- سرخسی، المبسوط، ج ۳۰/۳۱، دارالمعرفة بیروت (بی تا)؛ المجموع، ج ۱۶/۵۸ و ۵۹ (شرح المهذب)؛ المحتاج، ج ۳/۲۵؛ ابوسعید عبدالسلام، المدونة الكبرى، ج ۳/۳۹۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛ بداية المجتهد، ج ۲/۳۵۲.
- ۹۱- ابوبکر خلأل، احکام اهل الملل، ص ۳۲۹، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۴ هـ. ق، چاپ اول؛ بداية المجتهد، ج ۲/۳۵۳، دارالمعرفة بیروت، چاپ نهم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- ۹۲- الخلاف، ج ۴/۲۵؛ بداية المجتهد، ج ۲/۳۵۳.
- ۹۳- مفتاح الكرامه، ج ۸/۳۵.
- ۹۴- ابن حمزة طوسی، الوسيلة الى نيل الفضيله، مطبوع در الجوامع الفقهیة، ص ۷۴۰، انتشارات جهان، نسخه خطی؛ السرائر، ج ۳/۲۷۰ و ۲۷۱، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ هـ. ق؛ تبصرة المتعلمین، ۱۷۳، النهایة، مطبوع در الجوامع الفقهیة، ص ۳۵۳.
- ۹۵- ایضاح القواعد، ج ۴/۱۷۲، مؤسسة مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ. ق.

- ۹۶ - مثلاً از قول امام باقر علیه السلام وارد شده که فرمودند: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ وَارِثٌ مِنْ قَوَابِئِهِ وَلَا مَوْلَى عِتَاقَةٍ قَدْ ضَمِنَ جَرِيرَتَهُ فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ، من لا يحضره الفقيه، ج ۴/۲۴۲، باب ميراث من لا وارث له، ح ۱، دارصعب، ۱۴۰۱ هـ. ق، بيروت.
- ۹۷ - المقنع، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ص ۴۱؛ التهذيب، ج ۹/۳۷۴ در ميراث مرتد ح ۳، الاستبصار، ج ۴/۱۹۳، ميراث مرتد، باب ۱۱۰ ح ۱۹.
- ۹۸ - التهذيب، ج ۹/۳۷۷، باب ميراث المرتد، ح ۱۵.
- ۹۹ - مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۰.
- ۱۰۰ - النهاية، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ۳۵۳.
- ۱۰۱ - ابن فهد حلى، المهذب البار، ج ۴/۳۴۷، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۲ هـ. ق.
- ۱۰۲ - به عنوان نمونه يك روايت ذكر مي گردد: عن محمد بن مسلم قال: سألت: أبا جعفر عليه السلام عن المرتد فقال: مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَكَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَتَدْرِي مَا تَوْبَتُهُ وَبِأَنَّ امْرَأَتَهُ مِنْهُ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ مَا تَزَكَّ عَلَى وُلْدِهِ (الوسائل، ج ۱۷/۳۸۷، باب حكم ميراث المرتد... ح ۵).
- ۱۰۳ - جواهر الكلام، ج ۳۳/۳۹؛ السرائر، ج ۳/۲۷۰ و ۲۷۱.
- ۱۰۴ - الفقه على المذاهب الخمسه، ۵۰۱، كانون الثاني، چاپ هفتم، ۱۴۰۲ هـ. ق؛ السرائر، ج ۳/۲۷۱؛ الروضة البهية، ج ۸/۳۰.
- ۱۰۵ - النهاية، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ۳۵۳، باب المواريث.
- ۱۰۶ - المهذب البار، ج ۴.
- ۱۰۷ - مفتاح الكرامة، ج ۸/۳۶.
- ۱۰۸ - جواهر الكلام، ج ۳۵/۳۹.
- ۱۰۹ - ابن حزم، المحلى، ج ۹/۳۰۵، دارالجيل، بيروت.
- ۱۱۰ - همان منبع، ۳۰۶؛ السنن، ج ۲/۳۸۲، باب ميراث المرتد، ح ۱؛ جصاص، احكام القرآن، ج ۲/۱۲۹، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۵ هـ. ق.
- ۱۱۱ - المحلى، ج ۹/۳۰۶، جصاص، احكام القرآن، ج ۲/۱۲۹، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق؛ ابوسعيد عبدالسلام، المدونة الكبرى، ج ۳/۳۸۸، داراحياء التراث العربى، بيروت؛ المغنى، ج ۷/۱۷۵.
- ۱۱۲ - المحلى، ج ۹/۳۰۶.
- ۱۱۳ - ابن ابى جمهور، الأقطاب الفقيهيه، ص ۱۵۴، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۱۱۴ - القواعد، كتاب الفرائض، ج ۴، ايضاح الفوائد، ۱۷۵، شهيد اول، اللمعة الدمشقيه، كتاب

- الميراث، ٢٤١، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، بی تا.
- ١١٥ - ايضاح الفوائد، ج ١٧٢/٤؛ الخلاف، ج ٢٢/٤.
- ١١٦ - مفتاح الكرامة، ج ٢٨/٨.
- ١١٧ - ايضاح الفوائد، ج ١٧٤/٤؛ المهذب، ج ١٥٦/٢؛ مختصر النافع، ٢٢٥.
- ١١٨ - المبسوط، ج ٧٩/٤، انتشارات مرتضويه، تهران، بی تا؛ الوسيلة، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ٧٤٠، انتشارات جهان.
- ١١٩ - شرايع، ج ٨١٥/٤.
- ١٢٠ - ايضاح الفوائد، ج ١٧٤/٤.
- ١٢١ - مختلف الشيعة، ج ٧٤٠/٢، مكتبة نينوى الحديثه، افست از چاپ سنگي، ١٣٢٤ هـ. ق.
- ١٢٢ - همان منبع، ص ٧٤٠.
- ١٢٣ - جواهر الكلام، ج ٢٢/٣٩.
- ١٢٤ - همان منبع، ص ٢٤؛ المهذب البار، ج ٣٣١/٤.
- ١٢٥ - النهايه، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ٣٥٣، باب المواريث.
- ١٢٦ - جواهر الكلام، ج ٢١/٣٩.
- ١٢٧ - قواعد الاحكام، كتاب الفرائض به نقل از ايضاح الفوائد، ج ١٧٥/٤.
- ١٢٨ - الوسيله، (مطبوع در الجوامع الفقيهيه)، ٧٤٠؛ ايضاح الفوائد، ج ١٧٤/٤؛ مفاتيح الشرايع، ج ٣١٢/٣؛ الروضة، ج ٢٩/٨، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق؛ جواهر الكلام، ج ٢٣/٣٩.
- ١٢٩ - همان منبع، ص ٢٣؛ مفتاح الكرامه، ج ٣١/٨.
- ١٣٠ - جواهر الكلام، ج ٣١/٣٩.
- ١٣١ - مفتاح الكرامه، ج ٣١/٨.
- ١٣٢ - تحرير الاحكام، ج ١٧١/٢؛ ايضاح الفوائد، ج ١٧٦/٤؛ الروضة البهيه، ج ٢٩/٨؛ سيد ابوالقاسم خوئي، منهاج الصالحين، با حواشي روحاني، ج ٣٨٥/٢؛ منهاج الصالحين، ج ٣٨٣/٢، همراه با حاشية محمدا باقر صدر، مطبعة الآداب، نجف؛ وسيلة النجاة، ج ٤٨٠/٢، مطبعة مهر، استوار، قم، چاپ اول، ١٣٩٣ هـ. ق.
- ١٣٣ - جواهر الكلام، ج ٤٢٣/٣٩.
- ١٣٤ - همان منبع، ص ٣٢٣؛ مفتاح الكرامه، ج ٢٥٥/٨.
- ١٣٥ - جواهر الكلام، ج ٣٢٣/٣٩.
- ١٣٦ - التهذيب، ج ٣٦٤/٩، باب ٣٧ ميراث المجوس.
- ١٣٧ - الاستبصار، ج ١٨٨/٤، باب ١٠٩، ميراث المجوس.

- ۱۳۸ - النهاية كتاب الميراث مطبوع در الجوامع الفقيهه، ۳۵۷، انتشارات جهان تهران.
- ۱۳۹ - المبسوط، ج ۴/۱۲۰، ميراث المجوس.
- ۱۴۰ - الخلاف، ج ۴/۱۰۸، مسألة ۱۱۹.
- ۱۴۱ - الوسیله، ميراث المجوس.
- ۱۴۲ - سلاّر ديلمی، المراسم كتاب الموارث، مطبوع در الجوامع الفقيهه، ۶۵۵، تهران، انتشارات جهان.
- ۱۴۳ - جواهر الكلام، ج ۳۹/۳۲۳.
- ۱۴۴ - تحرير الوسیله، ج ۲/۴۰۲.
- ۱۴۵ - التهذيب، ج ۹/۳۶۴، باب ميراث المجوس، ح ۱/الوسائل، ج ۱۷/۵۹۶، باب ۱ از ابواب ميراث المجوس، ح ۱.
- ۱۴۶ - رجال النجاشی، ج ۱/۱۰۹.
- ۱۴۷ - رجال الطّوسی، رقم ۹۲.
- ۱۴۸ - عدّة الأصول، ج ۱/۳۸۰، چاپ جديد.
- ۱۴۹ - الوسائل، ج ۱۷/۵۹۶، باب ۱، از ابواب ميراث المجوس، ح ۱/التهذيب، ج ۹/۳۶۵، باب ميراث المجوس، ح ۲.
- ۱۵۰ - مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۶.
- ۱۵۱ - همان منبع، ۲۵۶، از قول شيخ مفيد در مقنعه نقل اجماع کرده است.
- ۱۵۲ - السرائر، ج ۳/۳۰۰.
- ۱۵۳ - جواهر الكلام، ج ۳۹/۳۲۱؛ مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸.
- ۱۵۴ - السرائر، ج ۳/۲۸۸.
- ۱۵۵ - به نقل از مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸.
- ۱۵۶ - جواهر الكلام، ج ۳۹/۳۲۱.
- ۱۵۷ - مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸.
- ۱۵۸ - مائده ج ۵/۴۹.
- ۱۵۹ - كهف ج ۸/۲۹.
- ۱۶۰ - مائده ج ۵/۴۲.
- ۱۶۱ - السرائر، الحاوی لتحرير الفتاوى، ج ۳/۲۸۸.
- ۱۶۲ - مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸.
- ۱۶۳ - شهيد اول، اللعة، كتاب الميراث، ص ۲۵۰؛ مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، بی تا.
- ۱۶۴ - رجال كشي، رقم ۱۰۲۳، ۵۳۷، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۴۸ ه ش. (نجاشی نیز

- بیان داشتند: فضل بن شاذان از امام نهم علیه السلام و حتی امام هشتم علیه السلام نیز نقل حدیث می کرده و ثقه بوده و به عنوان یکی از فقها و متکلمین در بین شیعه معروف بوده است، و گفته می شود: ۱۸۰ تألیف داشته است، (رجال النجاشی، ج ۲/۱۶۸، رقم ۸۳۸، دارالأضواء، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق).
- ۱۶۵ - الفقیه، ج ۴/۲۴۸، ابتداء باب میراث المجوس.
- ۱۶۶ - قواعد الاحکام کتاب الفرائض، انتشارات الرضی، قم ۱۴۰۴ هـ ق.
- ۱۶۷ - ایضاح الفوائد، ج ۴/۲۷۵.
- ۱۶۸ - شرایع الاسلام، ج ۴/۸۴۸ (با تعلیقات سید صادق شیرازی) انتشارات استقلال، تهران.
- ۱۶۹ - اللمعة دمشقیه، کتاب المیراث ج ۱/۲۵۰، مؤسسة فقه الشیعة، بیروت، بی تا؛ الروضة البهیة، ج ۸/۲۲۳.
- ۱۷۰ - مفتاح الکرامه، ج ۸/۲۵۸.
- ۱۷۱ - جواهر الکلام، ج ۳۹/۳۲۲، مفتاح الکرامه، ج ۸/۲۵۸.
- ۱۷۲ - همان منبع، ج ۸/۲۵۸.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی